



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

از مسائلی که گذشت این نتیجه برای ما حاصل شد که واجب مطلق تعریفش این است: واجبی که مکلف حق سلب الزام را از خود به واسطه عدم تحقق موضوع ندارد.

چه این که مولا آن تکلیف را بدون قید به مکلف القاء کرده باشد، مثل این که بگوییم: اکرم زیداً، قیدی ندارد اکرم زیداً هذا الليلة، اکرم زیداً ليله الخميس، اکرم زیداً بالغذاء تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.

یا این که مولا او را مکلف کرده به قیدی، یعنی تکلیف معلق و مقید به یک قید است: اکرم زیداً ليله الخميس این هم در این جا مکلف به اکرام زید است و حق رفع آن تکلیف را ندارد این هم یک قسم.

یا این که او را مکلف کرده و در این زمینه مثل صلاة الظهر است صل صلاة الظهر عند الزوال این همان مثل اکرم زیداً ليله الخميس است و تفاوتی از این نقطه نظر ندارد (اگر تفاوتی دارد به من بگویید).

یا این که مکلف کرده به امری که امر عادی و متعارف نیست مثل ان جاء زید فاکرمه ليله الخميس خب در این جا مجبی و عدم مجبی زید در اختیار عمرو نیست، باز در این جا مکلف حق رفع موضوع را که عدم آمدن زید است ندارد. فرض کنید کاری بکند که زید قم نیاید به یکی از دوستانش بگوید زید را در تهران نگه دارد که این پنجشنبه در قم نباشد حق انجام این عمل و فعل را ندارد. یا این که به طور کلی زید بیاید ولی او خودش را از تحت این موضوع بیرون بیاورد فرض کنید روز چهارشنبه از قم خارج بشود این حق را هم ندارد،

به مجرد اکرم زیدا حکم تکلیفی برای اکرام زید متوجه او خواهد شد، باید بنشیند و صبر کند که زید می آید یا نمی آید، این دیگر در این جا نمی تواند این حکم را از خودش دفع کند یا به واسطه منع از ورود زید یا منع از تحقق موضوع با خروج خودش نمی تواند موضوع برای این وجوب را از خودش سلب کند، این هم در این صورت باز واجب مطلق است.

اما اگر مکلف، تکلیف شده به تکلیفی از ناحیه مولا چه نسبت به امور حتمیه مثل فرض بکنید زلزال، زلزال یک امر حتمی است بر اساس یک سری علل و عوامل قطعا در این شهر در یک ماه دیگر در ساعت فلان قطعا زلزال انجام خواهد شد یا مثل کسوف، کسوف یک امر حتمیه است از مسائل قطعیه است طبق محاسبات دقیقا فرض کنید در سیزده روز دیگر در این منطقه خاص کسوف حاصل خواهد شد و ناقص هم هست این مساله وقتی در این جا انجام می شود در این صورت این نسبت به امر حتمی است، دیگر حتمی تر از این که نداریم، از زلزال که دیگر حتمی تر نداریم، نسبت به تحقق امر حتمی که در اختیار مکلف نیست اگر شارع حکم به وجوب صلاه آیات بکند در این جا می بینیم که شارع اختیار عدم تحقق موضوع را به دست مکلف داده، مکلف می تواند اگر زورش می رسید می توانست جلوی کسوف را بگیرد، بگیرد اگر توانستی بگیر حالا زورت به آن جا نمی رسد خودت را از این منطقه می توانی خارج کنی اگر زورت می رسد فرض کنید جلوی این زلزال را بگیری با یک انفجار اتمی وقتی قرار است حالا انفجار زلزله ایجاد می کند حالا فرض بکنید جلوی حرکت این گسل ها را بگیرد و نگذارد که در فلان منطقه این زلزال انجام بشود، بسیار خوب شارع که جلوی ما را نگرفته یا این، یا این که انسان خودش را از تحت این شرایط خارج بکند تفاوتی از این نظر ندارد می رود در یک جا که

زلزله نیست، فرض کنید می‌رود صد فرسخ آن طرف دیگر تهران زلزله است می‌رود مشهد و در مشهد زلزله نیست در تهران است و در تهران آمده و مسکن و اقامتش هم در تهران است. چون در موضوعی که وجود مکلف در منطقه زلزال، محقق آن موضوع است نبوده، پس بنابراین در این جا حکم شارع متوجه او نخواهد شد این می‌شود واجب مشروط.

نسبت به واجب مشروط ما دیگر می‌توانیم خیلی مثال زنیم صلاه آیات فرض کنید خیلی از مسائل حقوقی، صلاه مسافر صلاه تمام قصر و... همه جزو اموری است که داخل می‌شود در تحت واجب مشروط.

پس تعریف ما از واجب مطلق که در السنه فقها و قوم تا به حال می‌خواندیم که: واجب مطلق واجبی است که در هر حال و در هر شرایط حکم شارع نسبت به تنفیذ او واجب است، ولی واجب مشروط، مشروط به قید است، این تعریف اصلا به طور کلی منتفی خواهد شد.

و تعریف دیگری برای واجب مطلق و مشروط جایگزین می‌کنیم که:

**واجب مطلق** واجبی است که مکلف حق اختیار را نسبت به نفی او ندارد چه آن قید ضروری الوجود یا محتمل الوجود باشد، تفاوتی از این نقطه نظر ندارد. و **واجب مشروط** واجبی است که حق نفی آن تکلیف را نسبت به خود با منع از تحقق موضوع و یا خروج از تحت آن موضوع برای خودش در غیر ظرف زمان تکلیف داشته باشد این می‌شود واجب مشروط.

روی این جهت مقدمات و قیودی که آن قیود مشخص است از لسان دلیل که شارع ایجاد آن مقدمات را در اختیار انسان قرار داده یا نداده خب فیها مساله اش مشخص است یعنی آن واجب بالنسبه به این مقدمات تکلیفش مشخص است که آیا نظر شارع نسبت به این مقدمات مطلق است یا مشروط؟

و مقدماتی را که انسان شک دارد اصل اطلاق در وجوب و در تکلیف و الزام موجب اطلاقیت را می‌کند و نسبت به مقدمات می‌شود واجب مطلق این به طور کلی بحث راجع به مقدمات شرعیه بود و اما مقدمات عقلیه مثل قدرت، اقدام بر تهیه اسباب و امثال ذلک که این ها مقدمات عقلیه است آن جا دیگر طبعاً حکم از اقتضای مساله روشن است که دیگر اصلاً هیچ دخلی به مساله واجب ندارد.

فرض کنید ان استطعت فافعل کذا معنایش چیست؟ این ارتباطی ندارد که این استطاعت در این جا دخالتی در اصل وجوب داشته باشد این از مقدمات عقلیه است می‌گوید اگر فلان ماده را پیدا کردی زید را اکرامش بکن اگر شما فلان مواد را در سوق پیدا کردی زید را اکرام کن خب در این جا اگر مقدمات را پیدا کردید دیگر مقدمات شرعیه نمی‌شود، این ها جزو مقدمات عقلیه است.

بله خود اصل آن قضیه از ناحیه شارع آمده ولی اقدام بر آن ها دیگر می‌شود اقدام عقلی یعنی عقل حکم به تنفیذ و ایجاد آن مقدمه می‌کند و نیازی به این که دوباره امر مولوی در ایجاد مقدمه بیاید ندارد، فقط مولا می‌گوید اکرم زیدا بهذا الطعام بیش از این نمی‌گوید اما این که مقدمه اش این است که این در سوق باشد یا نباشد یا این که باید بروی این ها را از سوق بخری یا نخری یا این که چند روز باید زودتر بروی این ها را تهیه کنی شاید تمام بشود، به مولا کاری ندارد هیچ کدام این ها به مولا کاری ندارد تمام این ها جزو مقدمات عقلیه است که عقل برای ایجاد آن تکلیف قیام به این مقدمات را ضروری می‌داند که نسبت به این تکلیف باید این اقدام بشود .

روی این جهت مساله استطاعتی که در این جا آمده است لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً این استطاعت یا استطاعت عقلیه است که خب دیگر طبعاً هیچ ارتباطی با وجوب حج ندارد، عقل می‌گوید کسی که می‌خواهد

به حج برود باید استطاعت داشته باشد یعنی فقط مقام اخبار است یعنی صرف اخبار است که باید این مساله انجام بشود و وجود داشته باشد. مثل این که آن کسی که می‌خواهد حج برود نباید خواب باشد باید بیدار باشد کسی که می‌خواهد حج برود باید دیوانه نباشد خب معلوم است که نباید دیوانه باشد باید عاقل باشد کسی که می‌خواهد حج برود فرض کنید باید قدرت داشته باشد ضعف نباید داشته باشد نسبت به آن راه و آن چیزها، خب این‌ها مسائل عادی است مقدمات عقلی است که از آن تعبیر به مقدمات وجودیه می‌شود. در این موارد یک وقتی این طور است یعنی منظور از استطاعت آن که ما می‌فهمیم از آیات و روایات که تفسیر آیه شده، همین مقدمه عقلی است یعنی این استطاعت با آن استطاعت در سایر آیات هیچ تفاوتی ندارد، ان استطعتم فافعلوا کذا خب، لله علی الناس حج البیت من استطاع کسی که استطاعت داشته باشد یعنی کسی که قدرت داشته باشد، شارع در این جا چه چیزی را آمده اضافه بر مساله عقلی بیان کرده؟ کسی که قدرت داشته باشد ان استطعت اذهب الی بیت زید یعنی حتما زاد و راحله باید داشته باشی؟ یک ماشین اتوبوس در بست هم بگیری سوار اتوبوس در بست بشوی با چهل تا صندلی خالی؟ این می‌شود استطاعت؟ تو هم بنشینی وسطش هم تا جلو هم تا عقب تمام این اتوبوس مال تو، این می‌شود استطاعت؟ نه آقا استطاعت یعنی صد تومان یا دویست تومان به تا کسی بده سوار شو برو این مطلب را به زید بگو، معنایش این است، غیر از این آن عرف چه می‌فهمد؟ یعنی مساله ما این است که آخر عرف از این استطاعت چه چیزی را می‌فهمد که ما خودمان را به این در دسر انداخته‌ایم؟ و این قدر مطلب را مشکل کردیم؟ ان استطعت یعنی اگر قدرت داشتی برو همین استطاعت عقلیه چیزی بیشتر از این نمی‌فهمند.

حالا بر فرض که بگوییم نه، من استطعتی که در این جا هست مقدمه شرعیه است یعنی شارع آمده گفته است که این استطاعت را من جعل کردم و ارتباطی به حکم عقل ندارد من شارع آدم استطاعت را جعل کردم فرض را اصلا بر این می گذاریم، خب شما می گوئید که هر قیدی را که شرع بیان کند، آن مقید را به واجب مشروط مبدل می کند، وقتی که شارع بگوید اکرم زیدا بهذا الطعام قیدی را که می آورد قید عقلی است یا شرعی؟ شرعی است حالا چون قید شرعی است اکرام می شود واجب مشروط یا مطلق؟

بنده باید بلند شوم بروم تحصیل این طعام را بکنم این را که از اطلاق درنیاورده، این که آقایان می گویند اگر مقدمه شرعی باشد واجب را تبدیل می کند به واجب مشروط این حرفی بی اساس است، مقدمه شرعی که در تحصیل و عدم تحصیل آن مقدمه مکلف مختار است، آن واجب می شود واجب مشروط، ولی مقدمه شرعی که مکلف نسبت به او مختار نیست خب این را از اطلاق بیرون نمی آورد. وقتی من می گویم شما با این وسیله برو و این پیغام را به فلان شخص بده یعنی من می خواهم بروی و این پیغام را برسانی و طرف هم خیال نکند که تو ماشین نداری نه تو ماشین داری و با ماشینت رفتی این را گفتی یا با ماشین خاص برو این را بگو که فرض کنید این نظر خاص در این جا دارد که تصور کند که از پیش خودش نیامده این وسیله آن شخص است که گرفتی و آمدی این پیغام را خواستی برسانی حالا این که می گوید با این وسیله خاص برو این قید شرعی می شود یا نه؟ شرعی است خب حالا این قید شرعی الزامی است یا نه؟ الزامی است، حالا من می توانم بگویم چون در این جا شارع گفته مولا وسیله خاص را گفته پس بنابراین این واجب را واجب مشروط می شود و واجب مشروط هم تحصیل مقدماتش در اختیار انسان است می تواند انجام بدهد یا

ندهد؟ آیا من می‌توانم با صرف شرعی بودن قید رفع مسئولیت ایجاد مقدمه را از خود بکنم؟

سوال این است چون شارع و مولا گفته است که زید را به این غذای مخصوص اکرام کن و واجب را مشروط کرده به این اکرام خاص من می‌توانم نسبت به تحصیل مقدمه و عدم تحصیل او مختار باشم؟ یا نه من مسلوب‌الاختیارم؟ واجب است که بروم و این مقدمه را به این کیفیت بیایم جعل کنم، نکنم پدرم را هم در می‌آورد و توی سرم هم می‌زند و می‌گوید من شرعا مقدمه را گفتم و تحصیلش را هم بر عهده تو گذاشتم، چند دفعه بیایم امر بکنم یک دفعه می‌گویم، وقتی به تو می‌گویم این کار را بکن مقدمه هم در آن خوابیده، نه این که دیگر یک امری بیاورم برای ذی‌المقدمه و یک امر هم برای مقدمه و هم یک امری برای کیفیت مقدمه هم یک امر برای کیفیت چگونگی از خانه‌ات دریا، چه ساعتی دریا، با چه وسیله‌ای برو در بازار چه کسی را همراهت ببر و.... این‌ها دیگر به عهده من نیست خودت می‌دانی به چه نحوه بلند شوی و بروی این مقدمه را در این جا انجام بدهی.

پس شرعی بودن مقدمه (بر خلاف کلام مرحوم نائینی) موجب مشروط بودن واجب نیست بلکه مسلوب‌الاختیار و غیر مسلوب‌الاختیار بودن مکلف است نسبت به انجام و عدم انجام مقدمه آن مساله مهم است حالا ما بر فرض که بگوئیم استطاعت به عنوان یک مقدمه عقلیه نیست بلکه مقدمه شرعیه است، می‌گوییم بسیار خوب اصلا استطاعت مقدمه شرعیه است شارع گفته اگر قدرت داشتی، یعنی چه؟ اگر زاد و راحله داشتی باید حج انجام بدهی آیا شما در اینجا حکم به اختیار تحصیل نسبت به زاد و راحله را از کجایش درمی‌آوری؟ ما که نتوانستیم از جایی دریاوریم.

ببینید صاف بگوییم ما اصلاً نه کلام امام صادق علیه السلام را پیچش می‌دهیم نه آن طوریش می‌کنیم، جمله شرطیه است اگر زاد و راحله داشتی (ما گفتیم این‌ها نیست حالا [بر فرض] می‌گوییم هست) اگر زاد و راحله داشتی که همان تحصیل استطاعت است که از حضرت سوال می‌کند ما الاستطاعة؟ حضرت می‌فرماید الزاد والراحله خب بقیه مسائل هم عادی است تخلیه سرب و این‌ها الزاد والراحله همان کلام امام صادق علیه السلام را بدون دست‌کاری و توجیه و تحریف الزاد والراحله امام علیه السلام می‌فرماید اگر زاد و راحله داشتی واجب است حج انجام بدهی، یعنی شما می‌توانی تحصیل زاد و راحله نکنی؟ از کجا این حرف درمی‌آید؟ اگر فلان غذا بود زید را واجب است اکرام بکنی یعنی شما می‌توانی از این شهر بروی بیرون؟ خب من رفتم در فلان شهر و فلان شهر این غذا نیست دیگر، چشمت درآید خب برو توی بازار بگیر، سبزی و سیب‌زمینی و پیازش هست همه چیزش هست اگر این غذا را دیدی، معنایش چیست؟ این که امام صادق علیه السلام فرمود اگر این غذا را دیدی، یعنی دوتا کهنه بگذارم به چشمم آقا دیگر نمی‌بینم حضرت گفت بین نگفت که دیگر چشمت را ببند یا نبند، خودم دلم می‌خواهد چشمم را ببندم و غمض عین کنم وقتی که غمض عین کردم حکم امام علیه السلام دیگر نسبت به من نافذ نیست این‌ها چیست؟ امام صادق علیه السلام می‌گوید باشد، اینجا داری می‌گویی، آن دنیا به هم می‌رسیم آن‌جا که دیگر نمی‌توانی چشمت را ببندی تا بخواهی ببندی گرز آتش سرخ می‌آورند و می‌گویند چشمت را باز کن، باز نمی‌کنی؟ تَتَّقُ، و صدا می‌رود هوا این مال آن موقع‌های است که در دنیا کلام امام صادق علیه السلام را شنیدی، کلام امام صادق علیه السلام را شنیدی و چشمت را بستی و تأویل کردی؟! این مال آن است کلام امام صادق علیه السلام را شروع کردی توجیه کردن و

چرخاندن؟! این مال آن زمان است.

امام علیه السلام می فرماید زاد و راحله که پیدا کردی، ما هم به روایت هیچ دست نمی زنیم اصلا، زاد و راحله موجب حج است ایجاب حج را می کند این دلیل بر این است که شما می توانید [از خود] سلب [استطاعت کنید] چه طور این که فقها فرمودند می توانید قبل از اشهر حج سلب استطاعت بکنید!! کجای حرف امام علیه السلام این خوابیده؟ این حرف خنده دار نیست؟ این درست مثل این می ماند که وقتی شارع بگوید که آقا زید را باید با این غذا اکرام بکنی بعد شما هم مثلا یک ساعت می روی در بازار می بینی همه چیز هست آن چیزهایی که مولا گفته، مثلا این عرب ها بامیه خیلی دوست دارند، عراقیها، می رود می بیند یک مغازه بامیه دارد می گوید ای داد ای بیداد این گفته بامیه و من هم اگر بخواهم بروم بگیرم حوصله پذیرایی ندارم، می رود به این مغازه می گوید: تو را به خدا [بگو همه] این بامیه چند است؟ می گوید بیست هزار تومان، بیا این بیست هزار تومان را بگیر همه را له کن و از بین ببر!! خب نیست، هنوز موقع اکرام نیامده اکرام آن هم گفته بامیه فقط این یکی داشت و دیگر در بازار نیست و بعد می رود قشنگ می نشیند، چرا اکرام نکردی؟ بامیه نبود، چه طور نبود؟ من خودم در بازار دیدم یک ساعت مانده قبل از اکرام هنوز وقت اکرام نشده یک ساعت قبل از اکرام بیست هزار تومان دادم همه بامیه هایش را خریدم و گفتم همه را بزن له کن تا دیگر قبل از وقت اکرام این وجود نداشته باشد این هم با دست تق!! می خواباند در گوش این که از گوشش خون بزند بیرون و فرض کنید بیفتد روی زمین، می گوید من را مسخره کردی؟! من خیال کردم تو آدمی! خیال کردم آدمی! من را مسخره کردی؟! درست، آن وقت با او چه کار می کند؟ به جای اکرام او را در زندان هم می اندازد! که چرا آمدی مخالفت کردی؟؟ ان استطعتم را که لله علی

الناس حج البيت من استطاع اصلا استطاعت هم می‌گوییم قید شرعی است اصلا قید عقلی نیست وقتی استطاعت قید شرعی شد آیا معنایش این است که می‌توانی تحصیل کنی می‌توانی نکنی؟ کجای این خوابیده چه دلیلی دارد؟ خواستی تحصیل کن نخواستی نکن. صبر کن سالیان سال دهها سال بگذرد بر حسب اتفاق زادی پیدا بشود، آسمان سوراخ بشود و یک زادی هم بیاید پایین و راحله‌ای هم بیاید در کنارش و شما را هم سوار کنند قشنگ بگذارند و [به حج] بروی.

پس تمام این مطالب می‌شود باطل چه استطاعت قید شرعی باشد چه عقلی در هر صورتی مکلف حق اختیار ایجاد و عدم ایجاد او را ندارد طبق همین مبنایی که بر اساس واجب مطلق و مشروط ما در این جا بیان کردیم. پس بنابراین صحبت ما نسبت به استطاعت دیگر در این جا به پایان رسید روایاتی که امام علیه‌السلام در این جا فرمودند، همه این‌ها را ما بحث و صحبتش را کردیم، در مورد استطاعت که این مساله زاد و راحله و این‌ها بوده و همین طور نسبت به تخلیه سرب و نسبت به مؤونه. منتهی خب مختصر نسبت به این مسائل بحث کردیم.

آن چه که فعلا یک مقداری نسبت به این قضیه باقی ماند خیال می‌کنم به این مساله برمی‌گردد که در طول سفر خود اگر مکلف مؤلد زاد باشد آیا باز در این جا حکم استطاعت صدق می‌کند یا نه؟ فرض کنید پول ندارد با خودش ببرد ولی در طول سفر کار می‌کند و مثلا فرض کنید الان آن طوری که متعارف است مثلا خدمه می‌شوند برای این حمله‌ها و کاروان‌ها، حکم خدمه و این‌ها را دارند آیا در این جا می‌شود نسبت به آن حکم زاد بار شود؟ یا این که نه حکم استطاعت در اینجا نمی‌شود.

البته خب طول کشید این بحث اصولی ولی با این حال من دیدم ارزشش را دارد که مقداری بیشتر طولش بدهم و اینها چون بالاخره یک مساله اساسی اصولی است و خیلی تغییر و تحولات مسائل، مترتب بر این است.